

ساختار طبقاتی جامعه‌ی ایران و روند تحولات آن

فاصله سال‌های ۱۳۳۵ الی ۱۳۹۰

منصور وثوقی^۱، حسین عبداللهی^۲

چکیده

جمعیت ده سال به بالای جامعه‌ی ما در طول سال‌های دهه‌ی ۱۳۳۰ تاکنون نزدیک به پنج برابر شده؛ در همین مدت تعداد شاغلان کشور کمتر از سه و نیم برابر شده است. نسبت جمعیت شاغل به جمعیت ده سال به بالای کشور شاخص دیگری است که هرچه به عدد یک نزدیک‌تر شود، نشانگر سلامت ساختار اقتصادی جامعه است، و برعکس. این مقیاس در فاصله سال‌های ۱۳۳۵ الی ۱۳۵۵ هرچه بیشتر از عدد «یک» دور شد و از $۰/۴۶$ به $۰/۳۳$ تنزل یافت. این شاخص در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۰ با فراز و فرود مواجه شد؛ اما در نهایت با کمی کاهش به $۰/۳۲$ رسید. شکاف عظیم، درازمدت و تا حدی فزاینده میان افراد شاغل و شاغلان بالقوه، نشانگر بیماری مزمن و ساختاری اقتصادی است؛ وضعیتی که برای همه‌ی طبقات اجتماعی و بخصوص طبقات فرودست جامعه موجب خسران است. ما به ازای طبقاتی چنین روندی در عدم تناسب رشد طبقات مختلف اجتماعی بازتاب می‌یابد. جامعه‌ی ما در این سال‌ها پس از پشت سر گذاردن مرحله‌ی معیشتی تولید در دوره‌ی قبلی تاریخی خود، در حال قوام‌دهی مراحل مختلف مناسبات کالایی و سرمایه‌دارانه بوده است. شرایطی که باید در آن دو طبقه‌ی اصلی و برسازنده‌ی این مناسبات (طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه کارگر) هرچه بیشتر تقویت

Vosooghi_mn@yahoo.com

۱- استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

۲- دانشجوی مقطع دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

hhabdollahi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۱۹

تاریخ وصول: ۹۳/۴/۱۰

می‌شدند و در مقابل طبقه‌ی خرده‌بورژوازی تحلیل می‌رفت. ولی روند امور برخلاف انتظار پیش رفت. در جوامع پیشرفته نیز روند عمومی در طول زمان به سمت کاهش تعداد طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر بوده است؛ اما جوامع مذکور با استفاده از انقلاب فن‌آوران، عقلایی کردن هرچه بیشتر سازمان کار و بالا بردن بازدهی نیروی کار به تدریج با بالا بردن رفاه در جامعه به این جایگاه ارتقا یافته‌اند. اما جامعه ما عمدتاً به سبب وجود درآمدهای نفتی و تکیه بر کالاهای وارداتی، با آهنگی سریع به قعر چنین مرتبه‌ای سقوط کرده است. قشر مهمی از طبقه‌ی خرده‌بورژوازی، بزرگترین طبقه‌ی جامعه ما، غیر مولد بوده و مشغول رتق و فتق توزیع کالاهای مصرفی وارداتی است. وضعیتی که با قشر مهم دیگر این طبقه، قشر خرده‌بورژوازی تولید کننده، در تضاد است. شکل‌گیری و قوام‌یابی قشر سرمایه‌دار رانتی، معضل دیگر نظام طبقاتی در جامعه‌ی ماست. در این نوشته به دگرگونی ساختار طبقاتی جامعه‌مان و قشربندی درونی طبقات آن در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۰ پرداخته شده تا الگوی تحول طبقات و آسیب‌های مزمن آن مشخص شود.

واژگان کلیدی: ساختار طبقاتی، طبقه‌ی سرمایه‌دار، طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ی خرده‌بورژوا، طبقه‌ی متوسط

مقدمه

انسان از بدو شناخت خود، دارای غرایز، نیازها و امیال فزاینده‌ای بود که برآوردن آنها وابسته به رجوع او به دنیای بیرون از خودش، طبیعت و انسان‌های دیگر بود. بنابراین انسان برای بهره‌گیری از طبیعت و رفع نیازهایش مجبور به برقراری ارتباط با دیگر انسان‌ها گشت؛ بر این اساس، مناسبات اجتماعی و حیات اجتماعی شکل گرفت. مناسبات اجتماعی ضرورتاً نوعی تقسیم کار را به وجود آورد.

نحوه‌ی تقسیم کار در طول زمان ثابت نماند و مبتنی براساس معیارهایی چون وضعیت سن یا جنس، توان فیزیکی یا زور، خویشاوندی، قوم‌گرایی، استعداد، قانون، و... متحول گشت. بر اساس نوع تقسیم کار، گروه‌های مختلف اجتماعی شکل گرفتند. طبقه‌های اجتماعی یکی از این گروه‌ها هستند که در میان گروه‌های اجتماعی شکل گرفته از تقسیم کار اجتماعی، پر اهمیت و ماندگار می‌باشند.

تامپسون در بخش مقدماتی کتاب خود با عنوان «برآمدن طبقه کارگر انگلیس»^۱، طبقه را به مثابه‌ی جزئی از ساخت اجتماعی می‌بیند. او بر فرآیندی بودن و تاریخی بودن طبقه، و این امر که این پدیده را در روابط میان انسان‌ها می‌توان شاهد بود، تأکید می‌کند؛ پدیده‌ای که ماهیت تاریخی دارد. به نظر تامپسون طبقه برای انسان‌هایی تعریف می‌شود که تاریخ خودشان را زندگی می‌کنند. او به تجربه‌ی طبقاتی‌ای تکیه می‌کند که حاصل روابط تولیدی است. چنانچه به پیروی از تامپسون به ساختار طبقاتی جامعه‌مان از منظری تاریخی و طبقاتی بنگریم، ملاحظه خواهیم کرد که در طول دهه‌های اخیر، ساختار طبقه‌بندی اجتماعی جامعه‌ی ما دگرگون شده است. در برهه‌ی پیش از انقلاب ۱۳۵۷، با گشوده شدن راه برای اجرای اصلاحات ارضی، ساختار طبقاتی روستایی به هم ریخت. مناسبات ارباب - رعیتی عمدتاً برچیده شد و طبقه‌ی زمین‌دار بزرگ از مجموعه‌ی طبقاتی کشور حذف گردید. با روند صنعتی شدن، مناسبات سرمایه‌دارانه جان گرفت و طبیعتاً زمینه‌های تقویت طبقه‌های اصلی این نظام، طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر، فراهم شد و در مقابل شرایط برای طبقه‌ی خرده‌بورژوازی محدود گشت. با وقوع انقلاب در سال ۱۳۵۷، مناسبات سرمایه‌دارانه تضعیف شد و اقتصاد خرده‌کالایی پر و بال گرفت. بنابراین طبقات اصلی نظام سرمایه‌داری تحلیل رفتند و در برابر طبقه‌ی خرده‌بورژوا قوام یافت. از سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۶۰ و با پایان جنگ تحمیلی، تلاش مجددی برای رشد انباشت سرمایه و تقویت مناسبات سرمایه‌دارانه آغاز گردید که روند آن تا کنون با حرکتی زیگزاگی ادامه یافته است؛ وضعیتی که به شکلی محدود گاه موجب تقویت طبقه‌های اصلی این نظام و در مواردی منجر به تضعیف آن شده است.

بنا به ادیبی واژه طبقه در اواخر قرن هیجدهم در زبان‌های اروپایی رایج گشت «در قرن نوزدهم مفهوم طبقه بتدریج رنگ معینی بخود گرفت. در آثار ریکاردو، سن‌سیمون و فوریه و بالاخره مارکس و انگلس آشکارا اصطلاح طبقه بکار رفته است». (ادیبی، ۱۳۵۴: ۱۶۲) به لحاظ نظری، در فاصله زمانی میان قرن نوزدهم تا کنون رویکردهای مختلفی نسبت به امر طبقه شکل گرفت که عمدتاً برگرفته از آراء کسانی چون مارکس، وبر، و

۱- The making of the English working class.

سپس دیدگاه کارکردگرایی بود. شاید مارکس اولین نظریه‌پردازی باشد که به طور منسجم ساختار طبقه‌بندی اجتماعی را در قالب ساختار طبقاتی، به‌خصوص در نظام سرمایه‌داری فرمول‌بندی کرد. نظریه طبقاتی مارکس به مقوله «ارزش اضافی»، مالکیت وسایل تولید، و رابطه مزدوری و بهره‌کشی ایجاد شده به سبب این مالکیت مبتنی است. بدین ترتیب مارکس نابرابری‌های عینی اقتصادی نهادمند شده در جامعه را در نظر می‌گیرد و نه برداشت‌های ذهنی گروه‌های اجتماعی فعال در آن را «طبقه» (در نظر مارکس) به باورهایی که مردم درباره موقعیت خود دارند اشاره نمی‌کند، بلکه به شرایط عینی که اجازه می‌دهد بعضی‌ها بیشتر از دیگران به پاداش‌های مادی دسترسی داشته باشند اطلاق می‌گردد» (گیدنز، ۱۳۸۵: ۲۴۴) گورویچ تعریف نسبتاً جامعی از طبقات اجتماعی ارائه می‌دهد که مرزهای آن را با سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی نشان داده و در عین حال وجوه مختلف قشربندی درونی آن را بیان می‌کند «طبقات اجتماعی از گروه‌بندی‌های خاص بسیار وسیع‌اند که به عنوان جهان بزرگی مرکب از گروه‌بندی‌های فرعی از وحدتی خاص برخوردار هستند که مبتنی است بر فراکارکردی بودن، مقاومت در برابر نفوذ جامعه کل، ناهمگرایی اساسی با یکدیگر، و ساخت‌پذیری شدید مشتمل بر آگاهی جمعی متفوق و آثار فرهنگی ویژه؛ این نوع گروه‌بندی‌ها، که فقط در جوامع کل صنعتی شده‌ای که الگوهای تکنیکی و وظایف اقتصادی تکامل یافته‌ای دارند پدید می‌آیند، علاوه بر مشخصات قبلی واجد ویژگی‌های ذیل نیز می‌باشند: طبقات اجتماعی گروه‌بندی‌های پدیده‌ای، گشاده، دوردور، و از نوع تقسیمی پایدارند که فاقد سازمان بوده، فقط دارای اجبار مشروط می‌باشند». (گورویچ، ۱۳۵۸: ۲۳۵) گورویچ در جای دیگر ویژگی‌های طبقات اجتماعی از سایر گروه‌های اجتماعی را فرمول‌بندی کرد «به نظر ما، برای تفکیک طبقات از دیگر گروه‌بندی‌های اجتماعی، شش خصلت اساسی وجود دارد که عبارتند از: فراکارکردی بودن طبقات، ناهمگرایی کامل آنها نسبت به هم، مقاوم بودن آنها در برابر جامعه کل، گرایش آنها به ساخت‌پذیری شدید (غیر از سازمان)، و بالاخره خصلت آنها به عنوان گروه‌بندی‌های پدیده‌ای و دوردور» (گورویچ، ۱۳۵۸: ۲۰۸) تامپسون^۱ در بخش

۱- Thompson E.P

مقدماتی کتاب پرآوازه خود تحت عنوان «برآمدن طبقه کارگر انگلیس»^۱، طبقه را به مثابه جزئی از ساخت اجتماعی می‌بیند. او بر فرآیندی بودن و تاریخی بودن طبقه تأکید می‌ورزد، و معتقد است که این پدیده را تنها می‌توان در روابط میان انسان‌ها جستجو کرد. از نظر تامپسون طبقه ماهیتی تاریخی دارد و برای انسان‌هایی تعریف می‌شود که تاریخ خودشان را زندگی می‌کنند «من با مفهوم طبقه یک پدیده تاریخی را درک می‌کنم، که تعدادی رویدادهای ظاهراً نامرتبط و جدا از هم را در هم می‌تند؛ هم در ماده خام تجربی و هم در آگاهی. تأکید می‌کنم که این یک پدیده تاریخی است. من طبقه را نه به مثابه یک ساخت^۲، و نه حتی به مثابه یک مقوله^۳، بلکه به مثابه چیزی که در حقیقت رخ می‌دهد و می‌توان رخ دادن آن را در روابط انسانی نشان داد می‌بینم. به‌علاوه پنداشت از طبقه مستلزم پنداشت روابط تاریخی است. طبقه، مانند هر رابطه دیگری، دارای سلاستی است که اگر برای تشریح ساختارش تلاش کنیم آن را در یک لحظه ثابت نگه داریم از تحلیل می‌گریزد... رابطه باید همواره در افراد واقعی و در متن واقعی تبلور یابد. دیگر این‌که، نمی‌توان دو طبقه متمایز از هم داشت، هر طبقه مستقل از دیگری، و بعد این دو طبقه را در ارتباط با یکدیگر قرار داد. عشق را نمی‌توان بدون وجود عاشقان متصور شد، چطور که بدون وجود زمینداران و کارگران نمی‌توان وجود طبقه را متصور گردید...»^۴ طبقه برای انسان‌هایی تعریف می‌شود که تاریخ خودشان را زندگی می‌کنند، و در نهایت این تنها تعریفشان است...» (Thompson, ۱۹۶۳: ۹ – ۱۴) آراء تامپسون برای درک چستی طبقه کمک بزرگی است. بر طبق تامپسون گروه‌های اجتماعی شکل گرفته در طبقه را نباید صرفاً براساس نوع رابطه اعضای آن با مالکیت وسایل تولید سنجید؛ بلکه توجه به روابط این طبقات با یکدیگر در بستر زمان اهمیت دارد «جامعه‌شناسانی که ماشین زمان را متوقف کرده‌اند و با تلاش فراوان وارد موتورخانه آن شده‌اند تا نقش طبقه را در سیر تاریخ پیدا کنند، می‌گویند که نتوانسته‌اند جای طبقه را پیدا کنند. البته آنها درست می‌گویند، چرا که طبقه اجتماعی یک بخش از ماشین نیست بلکه طرز کار کردن

۱- The making of the English working class.

۲- structure

۳- category

و حرکت آن است. طبقه، منافع این گروه و آن گروه نیست، بلکه تضاد منافع است؛ گرما و صدای غرس حرکت ماشین است... طبقه ساخت نیست بلکه واقعه و حرکت است». (تامپسون، به نقل از آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵) معدل برهمین اساس می‌گوید: «... طبقات به وسیله عوامل ساختاری و تاریخی مشخص می‌شوند. طبقات موجودیت‌هایی ایستا نیستند که یک بار و برای همیشه تثبیت شوند؛ همچنین به وسیله واقعات اقتصادی عینی نظیر رابطه اجتماعی تولید نیز کاملاً معین نمی‌شوند...». (معدل، ۱۳۸۲: ۳۳) گیدنز تعریفی تلفیقی از طبقه ارائه می‌دهد که ترکیبی است از تعریف مارکسیستی، وبری، و کارکردگرایی از قشربندی اجتماعی «در استفاده از دورنمای ترکیبی وبری و مارکسیستی - گیدنز استدلال می‌کند که سه حقوق یا قدرت یا ظرفیت یعنی دارایی، آموزش یا مهارت و نیروی کار یدی بنیان اصلی «ساختار طبقاتی سه‌گانه‌ای» است که در تمام جوامع سرمایه‌داری یافت می‌شود» (گرب، ۱۳۸۱: ۲۰۵). رایت^۱، با اتخاذ آراء مارکس، و استفاده از نظر وبر، وضعیت طبقاتی جوامع نوین را تبیین کرده است. رایت به‌خصوص بخشی از گروه‌های اجتماعی را تحت عنوان «جایگاه‌های متناقض طبقاتی» مطرح کرد که در میان دو طبقه اصلی مطرح شده در نظر مارکس جای می‌گیرند؛ گروهی که در بررسی مسائل طبقاتی «طبقه متوسط» نامیده می‌شود. رایت جایگاه طبقه خرده‌بورژوازی را نیز در نظام سرمایه‌داری نوین تبیین می‌کند. او محور اولیه شکل‌گیری طبقات را در مالکیت ابزار فعالیت اقتصادی و مالکیت نیروی کار می‌بیند که شکل دهنده دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر می‌شود. از نظر رایت محور دومی نیز وجود دارد که بر مبنای آن دو طبقه کارگر و خرده‌بورژوا شکل می‌گیرد «محور دوم متمایزکننده طبقاتی در میان استخدام‌شوندگان بر مالکیت تخصص‌ها و مهارت‌ها اتکا دارد. مستخدمینی که دارای سطوحی بالا از مهارت/ تخصص هستند به طور بالقوه در موقعیت ممتازی از روابط استثماری قرار می‌گیرند... دارا بودن تخصص‌ها و مهارت‌ها موقعیت ویژه‌ای را در روابط طبقاتی مشخص می‌سازد که به استخدام‌شوندگان قدرت خاصی را در بازارهای کار اعطا می‌کند که موجب بدست آوردن رانت مهارتی می‌شود... همان «سرمایه نمادین» و سبک زندگی

۱- Wright, Erik Olin

متمایزی که بورديو مطرح می‌کند» (Wright, ۲۰۰۴: ۱۸ - ۱۹).

در این نوشته به طبقات فارغ از علائق و معیارهای ارزشی آن پرداخته شده و برای دسته‌بندی گروه‌های اجتماعی به طبقات مختلف از معیارهای تامپسون، رویکردهای رایت، و آراء تلفیقی گیدنز بهره گرفته شده است. براین اساس، سرمایه‌دار کسی است که فرد یا افرادی را برای به‌کار درآمدن سرمایه‌ی خود به‌استخدام می‌گیرد، بر کار مستخدمان خود نظارت و کنترل دارد و درآمدش حاصل کار فکری و جسمی خودش نیست؛ بلکه ناشی از سرمایه‌ی اوست که در نتیجه نوعی انباشت حاصل شده است. بدین معنا یک کارخانه‌دار تا جایی که درآمدش عمدتاً ناشی از سرمایه‌ی اوست، یک سرمایه‌دار است و درحالی که دریافته‌اش برگرفته از کار اوست، یک کارگر است. کارگر کسی است که برای کسب درآمد و گذران زندگی چاره‌ای جز فروختن نیروی کار خود ندارد، بنابراین به‌استخدام دیگری در می‌آید. او کنترلی بر کار و محصول آن ندارد و درآمدش از فروش کارش حاصل می‌شود؛ این کار می‌تواند جسمی یا ذهنی باشد. بدین معنا مخترع، معلم، پزشک، وکیل و... تا جایی که درآمدشان حاصل تلاش خودشان باشد و بر کار دیگران کنترل نداشته باشند، کارگر محسوب می‌شوند.^۱ البته گروه‌های شغلی مختلف اجتماعی، ارزش افزوده‌های غیرهمسانی ایجاد می‌کنند و بنابراین سهم‌های متفاوتی از محصول کار را به خود اختصاص می‌دهند. اما کارگر بودن یا نبودن صرفاً به میزان درآمد نیست؛ بلکه به نحوه‌ی رابطه با دیگر گروه‌های اجتماعی فعال در تقسیم کار اجتماعی و نوع رابطه با سرمایه (ابزار فعالیت اقتصادی) و تحت سلطه بودن آن مرتبط است. نحوه و درجه‌ی این انقیاد متفاوت است و افراد به میزان متفاوتی مورد استثمار سرمایه‌ی قرار می‌گیرند. اعضای طبقه‌ی متوسط را گروه شاغلانی از مدیران، صاحبان تجربه و مهارت، مجریان رده بالا، متخصصان و... تشکیل می‌دهد که به سبب نداشتن سرمایه و ابزار فعالیت اقتصادی در استخدام دیگری (سرمایه‌دار) در می‌آیند؛ اما در عین حال، چون

۱- البته در عالم واقع این وضعیت کمتر رُخ می‌دهد. معمولاً این گروه‌های اجتماعی یا خود اشتغالند که به طبقه‌ی خرده‌بورژواز تعلق می‌گیرند و یا به نمایندگی از طرف صاحبان وسایل فعالیت اقتصادی، افرادی را تحت کنترل و نظارت در می‌آورند که در این صورت در میان طبقه‌ی متوسط جای می‌گیرند.

دارای مهارت و تخصص هستند، از نوعی استقلال نسبی بهره‌مندند و به نمایندگی از طرف کارفرما قادر می‌شوند، بر کار برخی دیگر (کارگران) کنترل و نظارت داشته باشند. خرده‌بورژوا کارکن مستقلی است که حداقلی از ابزار فعالیت اقتصادی را دارا می‌باشد؛ به طوری که می‌تواند با وسایل تولید متعلق به خود کار کند. خرده‌بورژوا به استخدام کسی در نمی‌آید و فردی را به کار نمی‌گمارد، مگر بسیار محدود و عمدتاً از نزدیکان خود با عنوان کارکن فامیلی بدون مزد. خرده‌بورژوا حاصل کارش را می‌فروشد و نه مانند کارگران نیروی کارش را.

در این نوشته برای مشخص کردن وضعیت هر طبقه از داده‌های جداولی استفاده می‌شود که براساس داده‌های مرکز آمار ایران از سرشماری‌های سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۰ تهیه شده و در انتهای این نوشته آورده شده است. در نحوه دسته‌بندی داده‌ها و تهیه جدول ساختار طبقاتی در این مطالعه، از روش بهداد و نعمانی الگوبرداری شده است که خود برگرفته از اریک اولین رایت است. برای عملیاتی شدن تهیه وضعیت شغلی طبقات از داده‌هایی استفاده می‌شود که در آن مرکز آمار ایران کلیه مشاغل را در قالب گروه‌های عمده شغلی جمع‌آوری کرده است.

در سال‌های پس از اصلاحات ارضی، روند توسعه‌ی صنعتی در کشور سرعت گرفت و همراه آن مناسبات سرمایه‌دارانه در جامعه گسترش یافت؛ ترکیب بخش‌های اقتصادی به نفع بخش خدمات و صنعت تغییر یافت، فعالیت‌هایی که عمدتاً به شهرها تعلق می‌گرفت، در نتیجه روستاها با رکود و شهرها با رونق مواجه شد؛ روندی که افزایش درآمدهای نفتی به آن سرعت و عمق بخشید. با توسعه‌ی صنعتی هر دو طبقه‌ی اصلی این نظام، طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر، قوام گرفتند. اقتصاد جامعه در این مدت کاهش تولید خرده‌کالایی را تجربه کرد؛ وضعیتی که تضعیف طبقه‌ی خرده‌بورژوا را به همراه داشت. در عین حال، گسترده شدن دستگاه اداری و نظامی دولت و فراخ شدن بخش دولتی اقتصاد به سبب در اختیار بودن درآمدهای فزاینده نفتی در دستان دولت و انباشت دولتی سرمایه به افزایش طبقه‌ی متوسط منجر گردید. تحول در قشربندی درونی طبقات نیز برای این دوره قابل اعتناست. قشربندی درونی طبقه‌ی سرمایه‌دار به نفع قشر مدرن در

برابر قشر سنتی و در جهت گستردگی قشر صنعتی در مقابل قشر کشاورزی تحول یافت. شاخص تمرکز سرمایه در این مدت رشد یافت؛ که در نهایت تقویت قشر سرمایه‌دار بزرگ را رقم زد. قشر بندی درونی طبقه‌ی خرده‌بورژوا اندکی به نفع بخش مدرن آن تغییر یافت؛ دیگر اینکه برای این طبقه‌ی دگرگونی به سود قشر صنعتی نسبت به بخش قشر کشاورزی متحول شد. قوام‌یابی سرمایه‌داری دولتی موجب شد تا قشر بندی درونی طبقه‌ی کارگر به زیان بخش خصوصی آن متحول شود. از سوی دیگر، توسعه‌ی صنعتی رشد تولید در این بخش را به همراه داشت که به افزایش قشر کارگر صنعتی منجر گردید. روند بسط روزافزون تصدی‌گری دولتی در عرصه‌های مختلف اقتصادی اجتماعی، قشر بندی درونی طبقه‌ی متوسط را به سود بخش عمومی این طبقه نسبت به بخش خصوصی آن به هم ریخت.

طبقه‌ی سرمایه‌دار قبل از انقلاب

رشد طبقه‌ی سرمایه‌دار در دهه‌ی ۱۳۳۰ فزونی گرفت و در دهه‌های بعد از آن با آهنگی ناهموار تداوم یافت. تعداد افراد این طبقه در این دوره با میانگین افزایش سالانه بالایی مواجه شد. درصد افراد این طبقه میان شاغلان در همین مدت زمان نیز به بیش از دو برابر ارتقا یافت. در دهه‌ی بعدی، در عین افزایش مطلق اعضای طبقه، آهنگ میانگین افزایش سالانه آن با کاهش مواجه شد؛ هم‌زمان درصد سهم این طبقه در میان شاغلان نیز کاهش یافت. بدین ترتیب، در دهه‌ی پیش از انقلاب، به تعداد اعضای طبقه‌ی سرمایه‌دار افزوده شد، اما از سهم آن در میان سایر طبقات کاسته شد؛ علت اصلی این امر از یک سو به کاهش قشر سرمایه‌دار کشاورز و از سوی دیگر به افزایش شاخص تمرکز سرمایه در این سال‌ها باز می‌گردد. قشر بندی درونی این طبقه از میانه‌ی دهه ۱۳۳۰ تا میانه دهه ۱۳۵۰، به نفع بخش مدرن آن تحول یافت.

طبقه‌ی خرده‌بورژوا قبل از انقلاب

رشد مناسبات سرمایه‌دارانه در طول سال‌های میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۳۰ تا میانه‌ی دهه ۱۳۵۰ باعث کاهش تولید خرده‌کالایی و تضعیف طبقه‌ی خرده‌بورژوا شد. سهم ۵۱/۹۵ درصدی این طبقه در سال ۱۳۳۵ رتبه‌ی اول را در میان کل شاغلان کشور داشت؛ سهمی که در

طول این دوره کاهش یافت و در پایان آن به ۴۳/۷۴ درصد رسید. داده‌های آماری نشان می‌دهد که تحولات این طبقه بیشتر در سال‌های دهه‌ی دوم این دوره صورت گرفته است تا دهه‌ی پیش از آن. ترکیب قشربندی طبقه‌ی خرده‌بورژوا در این دوره به نفع بخش مدرن آن اندکی افزایش یافت.

طبقه‌ی کارگر قبل از انقلاب

رشد طبقه‌ی کارگر در طول سال‌های میانه دهه‌ی ۱۳۳۰ تا میانه دهه‌ی ۱۳۵۰ قابل اعتناست. تعداد افراد این طبقه در این مدت میانگین رشد سالانه‌ی بالایی را تجربه کرد. در این مدت نسبت قشربندی میان دو بخش خصوصی و عمومی این طبقه تغییر یافت. در ابتدای این دوره‌ی بخش خصوصی طبقه‌ی کارگر سهمی ۸۴/۹۲ درصدی را در کل طبقه داشت؛ سهمی که در پایان آن به ۷۰/۵۸ درصد تنزل یافت. این روند نشانگر آن است که توسعه‌ی صنعتی کشور با وجود رشد عمومی طبقه‌ی کارگر و حتی بخش خصوصی آن، عمدتاً در عرصه‌ی بخش دولتی توسعه یافته است؛ تبیین نهایی این پدیده بیشتر به وجود درآمدهای نفتی در دستان دولت و انباشت دولتی سرمایه باز می‌گردد.

طبقه‌ی متوسط قبل از انقلاب

طبقه‌ی متوسط در طول دو دهه‌ی میانه دهه‌ی ۱۳۳۰ تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰ تغییر شگرف یافت. میانگین افزایش سالانه این طبقه در طول بیست سال مزبور بسیار بالا بود. جایگاه این طبقه در میان کل طبقات اجتماعی کشور نیز در این مدت تحول یافت و افزایش چشمگیری را شاهد بود. در این مدت، قشر بخش خصوصی این طبقه افزایش بسیار بالایی را تجربه کرد؛ اما هم زمان افزایش قشر بخش عمومی طبقه از آن نیز پیشی گرفت. افزایش بیشتر قشر بخش عمومی طبقه‌ی متوسط نسبت به بخش خصوصی آن عمدتاً نشان دهنده رشد بیشتر اعضای این طبقه در دستگاه دولتی است.

دگرگونی اجتماعی پس از انقلاب و تحولات طبقاتی ناشی از آن

پس از انقلاب، وضعیت طبقات تحت تأثیر شرایط انقلابی قرار گرفت. مصادره و ملی شدن بنگاه‌های اقتصادی، تعریف جدید از نوع رابطه با کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی و تبعات فراگیر مسائل مرتبط با جنگ، وضعیت اجتماعی و ساختار طبقاتی جامعه را

دگرگون کرد.

مجموعه‌ی روند پساانقلابی و تحدید پیوند با اقتصاد جهانی در دهه‌ی اول پس از انقلاب به امر تولید صدمه زد و تضعیف هرچه بیشتر طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر را، با وجود رشد کمی آن، رقم زد. ملی کردن بسیاری از بنگاه‌های خصوصی اقتصادی در شرایط پس از انقلاب موجب تحدید مناسبات سرمایه‌دارانه، فراهم آمدن زمینه‌های گسترش سرمایه‌داری دولتی و حجیم‌تر شدن دستگاه اداری شد. شرایطی که طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر (به‌خصوص بخش خصوصی آن) را در تضییق قرار داد، به شکل‌گیری قشرهای نوخاسته‌ی سرمایه‌دار نیرو رساند و تورم کارکنان عمومی طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط را دامن زد. اتخاذ سیاست اقتصاد بدون اتکا به نفت، به ترویج تولید خرده‌کالایی و در نتیجه رشد طبقه‌ی خرده‌بورژوا انجامید.

با پایان جنگ دوره‌ی جدیدی در زندگی اجتماعی ما آغاز شد که باید آن‌را متمایز از دوره‌ی ده‌ساله اول پس از انقلاب در نظر گرفت. وضعیت جدید شرایط مساعدی را برای گسترش مناسبات سرمایه‌دارانه و رشد طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر فراهم ساخت. دولت‌های این دوره با اتخاذ سیاست‌های بازارمحور به گسترش بخش خصوصی میدان دادند؛ روندی که به احیای مناسبات سرمایه‌دارانه و در نتیجه تقویت دو طبقه‌ی اصلی آن کمک کرد. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران مؤلفه‌های اصلی این دوره در تطابق با منویات نهادهای جهانی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قرار می‌گیرد.^۱ بهداد و نعمانی که وضعیت طبقات اجتماعی در این دوره را مورد مطالعه قرار داده‌اند همین نگاه را تبیین می‌کنند «... (این دوره) با سیاست حرکت به سوی «بازسازی اقتصادی» مطابق نسخه‌ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مشخص می‌شود. هدف این سیاست اعمال لیبرالیسم اقتصادی در مجموعه‌ی فعالیت‌های بازار بود، از جمله تغییر

۱- صف‌آرایی موافقان و مخالفان این دیدگاه گسترده است؛ در اینجا بیشتر به نگاه موافقان توجه شده است. اما علاقه‌مندان می‌توانند به [شیرازی، جواد (۱۳۹۳)]. بررسی عملکرد و نسخه‌های اصلاح اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و تغییر رویکرد این دو نهاد، تجارت فردا: شهریور ۱۳۹۳، شماره ۱۰۰] که در تقابل با دیدگاه موافقان قرار دارد توجه کنند.

نرخ ارز خارجی، آزادسازی قیمت‌ها، کاهش یارانه‌ها و خصوصی‌سازی مؤسسات دولتی». (بهداد و نعمانی، ۱۳۸۷: ۷۳ و ۷۴)

طبقه‌ی سرمایه‌دار در دوره‌ی پس از انقلاب

انقلاب تنها به تحدید سرمایه‌داری بزرگ منجر نشد؛ روند تحولات انقلابی، از زمان پیش از پیروزی آن، فرآیند کلی تولید در کشور را مخدوش ساخت. تسخیر سفارت آمریکا نیز موجب وضعیتی شد که به سرمایه‌داری ملی لطمه وارد آورد و هم‌زمان مجال مناسبی را برای قشرهایی از فرصت‌طلبان جامعه فراهم کرد. تحمیل جنگ شرایط را وخیم‌تر کرد و فعالیت بسیاری از کارخانه‌ها را متوقف و یا محدود ساخت.

فرآیند تضعیف مناسبات سرمایه‌دارانه به انباشت سرمایه لطمه‌ی جدی وارد آورد. در سال‌های پس از انقلاب انباشت سرمایه آن‌چنان کاهش یافت که سطح آن به پایین‌تر از میزانی که در دوران قبل از افزایش‌یابی در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۴۰ داشت رسید «در دوره‌ی پس از انقلاب انباشت سرمایه به شدت کاهش یافت و بخش کوچک‌تری از هزینه‌های ناخالص ملی به انباشت سرمایه تخصیص یافت... در این اثنا، علی‌رغم رشد سریع جمعیت ایران، مصرف خصوصی سرانه نسبتاً ثابت نگه داشته شده است. مصرف خصوصی سرانه در ۱۳۶۵ (به قیمت‌های ثابت) ۴۵ درصد بیش از ۱۳۵۱ بود و این با وجود کاهش ۲۰ درصدی درآمد سرانه در این سال‌ها بود... اندک بودن سهم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در هزینه‌های ملی نشانگر ناتوانی و بزدلی بخش خصوصی در اقتصاد ملی نیز هست». (بهداد و نعمانی، ۱۳۸۷: ۱۰۶) اما علی‌رغم تضعیف این نظام در طول این سال‌ها، طبقه‌ی سرمایه‌دار از میانگین رشد سالانه ۸/۱۹ درصد برخوردار شد. سهم این طبقه در میان کل شاغلان نیز از ۲/۰۸ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۳/۱۹ درصد در سال ۱۳۶۵ صعود کرد. بالا رفتن سهم طبقه سرمایه‌دار در میان کل شاغلان کشور صرفاً یک پوسته‌ی ظاهری از وضعیت طبقه بود؛ چراکه در این مدت شاخص تمرکز سرمایه به شدت کاهش یافت. وضعیت جدید پس از جنگ شرایط متفاوتی را برای طبقه‌ی سرمایه‌دار فراهم ساخت. این طبقه در طول دو دهه‌ی میان سال‌های ۱۳۶۵ الی ۱۳۸۵ تغییر قابل اعتنا یافت و از میانگین رشد سالانه نسبتاً بالایی

برخوردار شد. روند تغییر قشربندی درونی طبقه‌ی سرمایه‌دار دوباره در دوران موسوم به سازندگی و پس از آن در دوره‌ی اصلاحات به سود قشر مدرن آن متحول شد. نتیجه‌ی روند تحولات در این دو دهه از یک سو به تقویت طبقه‌ی سرمایه‌دار هم به لحاظ مطلق تعداد و هم به‌طور نسبی در سهم آن میان کلیه شاغلان انجامید و از سوی دیگر نسبت میان بخش‌های مدرن و سنتی آن را به سود اولی به‌هم ریخت.

شرایط نامطلوب اقتصادی در نیمه‌ی دوم دهه ۱۳۸۰ روند رشد طبقه‌ی سرمایه‌دار را کند و سپس متوقف ساخت. تعداد اعضای طبقه‌ی سرمایه‌دار در این فاصله میانگین کاهش شدید سالانه ۹/۹۴ درصد را تجربه کرد و سهم آن در میان کل شاغلان به شدت سقوط کرد. در عین حال، قشر نوخاسته سرمایه‌دار که از رانت‌های دولتی برخوردار می‌شد رشد بیشتری یافت. در این مدت افزایش سهم قشر مدرن طبقه‌ی سرمایه‌دار نسبت به نوع سنتی آن فزونی گرفت.

قشر سرمایه‌دار رانتی

اما مهم‌ترین تحول در ترکیب قشربندی درونی طبقه‌ی سرمایه‌دار، قوام‌یابی گروهی در این مقطع تاریخی است که می‌توان آن را «سرمایه‌دار رانتی» نامید. افزایش تصدی‌گری دولت و گسترش سرمایه‌داری دولتی و پدیداری رانت‌جویان فرصت‌طلب، فرآیندی را دامن زد که در نهایت در سال‌های بعد به شکل‌گیری قشر نوخاسته‌ای درون طبقه‌ی سرمایه‌دار کمک کرد که می‌توان از آن با عنوان قشر سرمایه‌دار رانتی یاد کرد. این قشر عمدتاً سعی می‌کند تا از طریق گسترش پیوند خود با شخصیت‌ها یا نهادهای دولتی، بهره‌گیری از رانت اطلاعاتی و کسب حمایت‌های چندگانه و زیان‌بار دولتی، هرچه بیشتر به درآمدهای نفتی چنگ اندازد.

پس از انقلاب با ملی شدن یا مصادره‌ی بنگاه‌ها و شرکت‌های خصوصی، مدیرانی از سوی حکومت اداره‌ی این صنایع را به عهده گرفتند که در دوره‌ی بعد و هنگام خصوصی‌سازی در اجرای سیاست تعدیل اقتصادی، خود به قشری ثروتمند و بعضاً لایه-ای از سرمایه‌داران که وابسته به دولت و متکی به رانت‌های آن بودند تبدیل شدند. مداخله‌ی گسترده‌ی دولت در اقتصاد تبعات خود را داشت. مدیریت بنگاه‌های اقتصادی

گردآوری شده در دستان دولت نیازمند مدیرانی بود تا چرخ این نهادها را به گردش درآورند. روند تحقق این امر به برآمدن لایه‌ی جدیدی از مدیران اقتصادی انجامید... مدیران جدیدی بر این صنایع (صنایع مصادره‌ای) گمارده شدند و اینان با کسب تجربه و تخصص و استفاده از موقعیت‌های شغلی به دست آمده، قشر جدیدی از تکنوکرات‌ها و کارگزاران را تشکیل دادند. برخی از این مدیران بعدها در جریان خصوصی‌سازی، خود به طبقه‌ی نوخاسته سرمایه‌داران صنعتی وابسته به دولت تبدیل شدند و دسته‌ی دیگر از آنان به موازات حفظ مشاغل دولتی و مقاومت در برابر واگذاری صنایع دولتی، دست به تأسیس شرکت‌های خصوصی و نیز سرمایه‌گذاری در تجارت، صنعت و ساخت و سازهای بزرگ شهری زدند». (هادی‌زنوز، ۱۳۸۸: ۸۱) این وضعیت به رانت‌جویی هرچه بیشتر و پدیداری رانت‌جویان فرصت‌طلب مجال داد؛ فرآیندی که در نهایت به شکل‌گیری قشرهای نوخاسته‌ی سرمایه‌دار انجامید.

طبقه‌ی خرده‌بورژوازی پس از انقلاب

در دوران اولیه‌ی پس از انقلاب، تسهیلات ایجاد شده برای راه‌اندازی فعالیت‌های مستقل اقتصادی و اتخاذ سیاست اقتصاد بدون اتکا به نفت به گسترش تولید خرده‌کالایی انجامید. این وضعیت در مقابل مناسبات سرمایه‌دارانه تولید قرار داشت و به آن لطمه می‌زد. بنابراین در برابر تضعیف دو طبقه‌ی سرمایه‌دار و کارگر، تقویت طبقه‌ی خرده‌بورژوا را موجب شد. این طبقه در میانه دهه‌ی ۱۳۶۰ بزرگترین طبقه‌ی اجتماعی کشور شد؛ در صورتی که پیش از این طبقه‌ی کارگر این جایگاه را داشت

طبقه‌ی خرده‌بورژوازی در طول دو دهه‌ی ۱۳۶۵ الی ۱۳۸۵ از رشد بسیار بالایی برخوردار شد. سهم این طبقه در میان شاغلان در این فاصله، با وجود نسبت بالای آن، با کاهش مواجه شد. در این مدت قشربندی درونی طبقه‌ی خرده‌بورژوا به سود بخش مدرن آن تغییر یافت. آهنگ افزایش طبقه خرده‌بورژوا در فاصله سال‌های ۱۳۸۵ الی ۱۳۹۰ کند شد و به تعداد اعضای این طبقه و سهم آن در میان سایر طبقات تنها اندکی افزوده شد. بخش قابل توجهی از اعضای طبقه‌ی خرده بورژوا به قشر کشاورزی آن تعلق دارد؛ قشری که در این مدت روندی آهسته اما افزایشی را طی کرد. این امر نشان‌گر آن است که

کشاورزانی که تنها به نیروی کار خود وابسته‌اند و کارگری را به استخدام در نمی‌آورند نه تنها حجم بالایی را به خود اختصاص می‌دهند، بلکه سهمشان از کل طبقه نیز رو به ازدیاد است؛ وضعیتی که برای تولید نامناسب است.

طبقه‌ی کارگر پس از انقلاب

لطمه‌ای که دامان عرصه‌ی تولید را در شرایط پساانقلابی گرفت، طبقه‌ی کارگر را نیز در امان نگذاشت. تضعیف تولید در دوره‌ی پس از انقلاب به طبقه‌ی کارگر نیز هم‌چون سایر طبقات لطمه وارد کرد. طبقه‌ی کارگر در این مدت افزایش چشمگیری را تجربه نکرد و سهم آن در میان سایر طبقات به شدت کاهش یافت.

جنگ بسیاری از کارخانه‌ها را غیرفعال و یا کم‌فعال کرد. تحمیل جنگ بالضروره نیروهای فعال و یا بالقوه‌ی کارگری را روانه‌ی میدان‌های جنگ کرد. اقدامی که به اعتبار اجتماعی آنها افزود و نقش این طبقه را در نجات کشور پُررنگ کرد، اما از توان اقتصادی آن‌ها کاست. در واقع، کارگران صنعتی که در سال‌های اولیه پس از انقلاب توانستند موقعیت کیفی خود را ارتقا دهند، در سال‌های بعدی و بخصوص در دوران جنگ با افول کمی مواجه شدند ترکیب طبقه‌ی کارگر به لحاظ بخش خصوصی و عمومی آن در سال‌های پس از انقلاب نیز تحول یافت. مصادره شدن و ملی کردن بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی طبیعتاً قشربندی درونی این طبقه را به نفع کارگران بخش عمومی و دولتی به هم ریخت.

خاتمه‌ی جنگ و اتخاذ سیاست‌های جدید از سوی مسؤلان شرایط طبقه‌ی کارگر را در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۶۰ تغییر داد، شرایطی که تا میانه دهه‌ی ۱۳۸۰ تداوم یافت. دگرگونی این طبقه در این برهه از برخی وجوه با تحولات ایجاد شده در طبقه‌ی سرمایه‌دار متشابه و در وجوهی دیگر متفاوت بود. طبقه‌ی کارگر در این مدت افزایش نسبتاً بالایی را تجربه کرد؛ اما میانگین افزایش سالانه‌ی آن بسیار کمتر از نوع آن برای طبقه‌ی سرمایه‌دار بود. سهم این طبقه در میان کل شاغلان برای این مدت نیز بر خلاف نوع آن برای طبقه‌ی سرمایه‌دار کاهش یافت. علت اصلی تغییر تناسب میان رشد طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر در این مدت را باید در تغییر نرخ تمرکز سرمایه و کار در

بنگاه‌های اقتصادی دانست؛ نرخ تمرکز سرمایه در این مدت افزایش یافت. با روند خصوصی‌سازی پس از دوران جنگ، وضعیت طبقه به سود قشر بخش خصوصی آن تغییر یافت.

در سال‌های نیمه دوم دهه‌ی ۱۳۸۰ شرایط برای طبقه‌ی کارگر به شکل محدودی تغییر یافت. در این سال‌ها، برخلاف دوره‌ی قبل، این طبقه از میانگین رشد پایینی برخوردار شد و هم‌زمان به سهم آن در میان سایر طبقات تنها اندکی افزوده شد. گسترش روند خصوصی‌سازی در این دوره به سهم بنگاه‌های خصوصی افزود و روند قبلی افزایش قشر بخش خصوصی طبقه‌ی کارگر با آهنگی آرام‌تر تداوم یافت. این وضعیت استحاله‌ی تدریجی قشر کارگران بخش عمومی به کارگران بخش خصوصی را در پی آورد؛ وضعیتی که مشکلات خاص خود را برای این طبقه دارد؛ چراکه بخش قابل‌اعتنایی از موارد بنگاه‌های اقتصادی خصوصی شده به نهادهای شبه‌دولتی تعلق گرفت، و بخش مهم دیگری را افراد فرصت‌طلبی به دست آوردند که هدف تولیدی در آن‌ها ضعیف بود. وضعیتی که آینده‌ی کارگران شاغل این بنگاه‌ها را به خطر انداخت. در سال‌های اخیر در موارد بسیاری شاهد فروش زمین و تأسیسات بنگاه‌های اقتصادی خصوصی شده و بیکار شدن شاغلان آن بوده‌ایم.

طبقه‌ی متوسط پس از انقلاب

رشد تصدی‌گری دولتی فرآیند گسترش طبقه‌ی متوسط را در سال‌های پس از انقلاب تسریع کرد. این طبقه در دهه‌ی اول پس از انقلاب میانگین افزایش سالانه‌ی بالای ۸/۲۲ درصدی را تجربه کرد. در همین مدت، سهم این طبقه هم در میان سایر شاغلان افزایش چشمگیر یافت. تحرک اجتماعی ایجاد شده میان شهر و روستا به تقویت نیروی بالقوه لازم برای حجیم شدن طبقه‌ی متوسط کمک می‌کرد و ظرفیت آن را بالا می‌برد («... انقلاب اسلامی به شدت به تحرک اجتماعی صعودی از روستا به شهر و از شهرهای کوچک به بزرگ و در درون خود شهرها دامن زده است. این تحرک اجتماعی خصوصاً با گسترش سریع دستگاه‌های اداری و بسیج‌کننده‌ی حکومت، سوادآموزی و تحصیلات عالی و رشد شبکه‌های ارتباطی به رشد فزاینده‌ی طبقه متوسط در جامعه‌ی شهری ایران دامن زده است...»). (ملک، ۱۳۸۷: ۲۲۸) ویژگی عمده‌ی طبقه‌ی متوسط ایران، غیرمولد

بودن آن است «پیدایش این طبقه‌ی متوسط نوحاسته، از آنجا که بر بنیاد آینده‌شناسی و مهندسی اجتماعی صورت نگرفت، معطوف به ایجاد یک طبقه‌ی متوسط مولد نبود؛ یعنی آن گروه‌های اجتماعی را که دارای جایگاه باثبات و مفیدی در ساختار اجتماعی و اقتصادی باشند پدید نیاورد» (شهبازی، ۱۳۹۰) قشربندی درونی طبقه‌ی متوسط با تحولات اجتماعی ایجاد شده در سال‌های اولیه پس از انقلاب با شدت بیشتر به نفع بخش عمومی تغییر یافت. تغییر ترکیب طبقه‌ی متوسط بخصوص با گسترش بخش دولتی و عمومی به واسطه‌ی ملی شدن بنگاه‌های اقتصادی، و وقوع جنگ مترادف است. در واقع این طبقه‌ی متوسط دولتی بود که با غلبه‌ی کارگزاران اجرایی سیاسی دولتی بر کارکنان بخش خصوصی رشد گسترده یافت «میان سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، تعداد کارگزاران سیاسی دولت اسلامی ۱/۱۲ میلیون نفر زیاد شد (۱۵۳ درصد). حداقل ۸۱۱۰۰۰ نفر از این افزایش مربوط به نیروهای مسلح و بسیج بود». (بهداد و نعمانی، ۱۳۸۷: ۱۶۸)

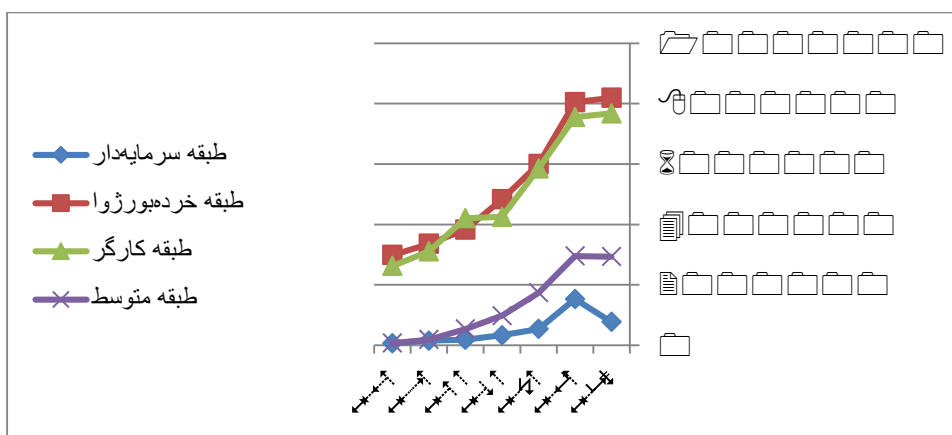
شرایط جدید فراهم آمده در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۶۰ وضعیت طبقه‌ی متوسط را هم تغییر داد. این طبقه در برهه‌ی این زمان تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۸۰ از میانگین رشد سالانه‌ی بالایی برخوردار شد؛ سهم طبقه در میان سایر طبقات نیز در این مدت افزایش چشمگیر یافت. رشد این طبقه در هر دو دهه‌ی این دوره قابل توجه و تقریباً مشابه است. در این مدت، تحول در ترکیب میان‌بخشی طبقه‌ی متوسط، برخلاف دهه‌ی قبل از آن، به نفع بخش خصوصی گسترده شد و سهم این قشر با افزایشی قابل توجه مواجه گشت. وضعیت موجود در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ برای طبقه‌ی متوسط کمترین تحول را داشت. با آنکه در این مدت به سهم این طبقه در میان کل شاغلان افزوده شد، از تعداد آن اندکی کاسته گردید. افزایش قشر بخش خصوصی طبقه‌ی متوسط که پیش از این آغاز شده بود، با آهنگی تندتر در سال‌های میان ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ تداوم یافت. تحولات قشربندی درونی طبقه‌ی کارگر را می‌توان در نمودار دید.

نتیجه‌گیری

روند کلی تحولات طبقات اجتماعی در طول سال‌های ۱۳۳۵ الی ۱۳۹۰ را می‌توان در نمودار زیر دید. همان‌گونه که در نمودار مشخص است. در این مدت دو طبقه‌ی کارگر و

طبقه‌ی خرده‌بورژوازی بیشترین سهم از شاغلان را به خود اختصاص داده و آهنگ رشد نسبتاً مشابهی داشته‌اند. در دهه‌ی ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ دو طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی متوسط به لحاظ حجم و سرعت رشد وضعیت تقریباً مشابه‌ای دارند؛ اما به تدریج با رشد بیشتر طبقه‌ی متوسط از هم فاصله می‌گیرند تا به شکاف گسترده‌ی سال ۱۳۹۰ می‌رسند.

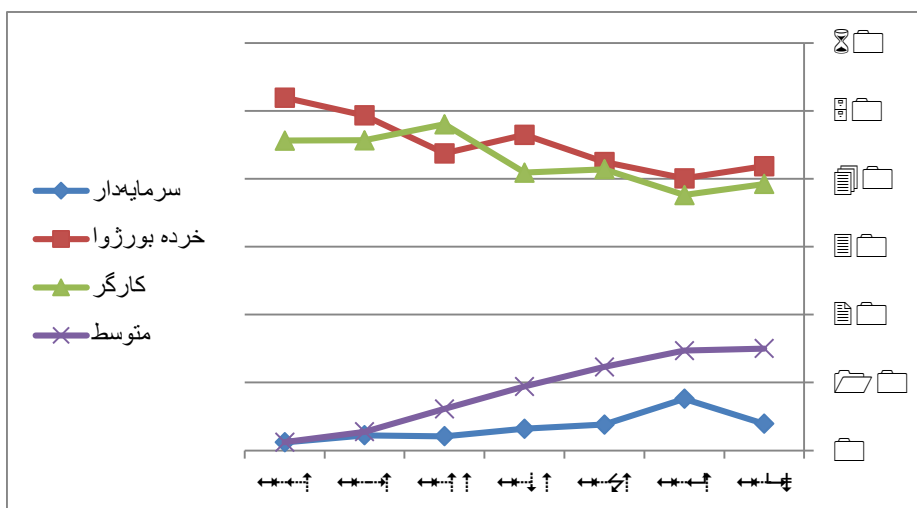
نمودار ۵- روند تحول طبقات اجتماعی (۱۳۳۵ الی ۱۳۹۰)



در تمام این سال‌ها طبقه‌ی خرده‌بورژوازی بر فراز سایر طبقات جای داشته است. روند تحول ساختار طبقاتی در سال‌های میان ۱۳۳۵ الی ۱۳۹۰ به گونه‌ای بوده است که در آن همواره وزن این طبقه در میان سایر طبقات، همچون عمده‌ی کشورهای رانتی و کمتر توسعه یافته، بسیار بالا بوده است. تنها در میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰ است که تعداد اعضای طبقه‌ی کارگر از مشابه آن برای طبقه‌ی خرده‌بورژوازی پیشی می‌گیرد؛ وضعیتی که در صورت تداوم نشان‌دهنده‌ی اصلاح ساختار اقتصادی کشور بود. اما بخصوص در طول دهه‌ی ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ روند افزایش طبقه‌ی کارگر بسیار کند شد و با وجود سرعت رشد آن در دو دهه‌ی بعدی، دیگر نتوانست عقب‌ماندگی خود از طبقه‌ی خرده‌بورژوازی را جبران

کند. سهم بالای طبقه‌ی خرده‌بورژوازی در میان سایر طبقات علل متعدد دارد. قشر وسیع «کارکنان فامیلی بدون دستمزد» در شهر و روستا در این طبقه جای داده می‌شود؛ بخش خدمات و فروش این طبقه جایگاه برجسته‌ای در میان سایر قشرهای آن دارد؛ بخشی که حجم نامتناسبی یافته است و از همه مهمتر اثر ساختار نامتناسب بخش‌های اقتصادی است. رابطه‌ی میان سهم بخش‌های کشاورزی، صنعت، نفت، و خدمات در این دهه‌ها، عمدتاً به سبب درآمدهای نفتی، همواره به زیان دو بخش اولی پیش رفته است. رزاقی سؤال مناسبی در این زمینه طرح می‌کند «... چرا بخش بازرگانی داخلی ایران از نظر کارکنان در حالی که جمعیت کشور در فاصله سال‌های ۸۵ - ۱۳۵۵ دو برابر شده، تعداد کارکنان این بخش به بیش از ۶ برابر افزایش یافته است؟». (رزاقی، ۱۳۹۲: ۸۷۳) بخش مهمی از پاسخ مسأله در تغییر شگرف الگوی مصرف در جامعه ما نهفته است؛ و بخش دیگری در عدم تحول ساختار نظام توزیع در کشور در مراحل مختلف حمل، ترخیص، بیمه، نگهداری، توزیع عمده و خرد باز می‌گردد. به دلیل سودآوری این بخش‌های اقتصادی نسبت به بخش تولیدی، سرمایه‌های هنگفتی بی دلیل در آن انباشته شده است. بخش مهمی از قشر سنتی طبقه‌ی خرده‌بورژواز را دهقانان تنگ‌دست شکل می‌دهند اما قشر سنتی شهری این طبقه عمدتاً در عرصه‌ی توزیع کالا و بخصوص کالاهای وارداتی نقش دارند. رتق و فتق و توزیع چند ده میلیارد دلار کالای وارداتی مصرفی، بیش از بیست میلیارد دلار کالای وارداتی قاچاق و میزان نامشخص شده‌ای کالای وارداتی همراه مسافر، نیازمند شبکه‌ی پرشماری از بنگاه‌های اقتصادی و افراد شاغل است که عمدتاً درون طبقه‌ی خرده‌بورژواز جای می‌گیرند؛ بویژه که سازماندهی امر توزیع در جامعه‌ی ما نظام‌مند و عقلایی نیست.

نمودار ۶- روند تحول سهم طبقات اجتماعی (۱۳۳۵ الی ۱۳۹۰)



الگوی سهم طبقات اجتماعی برای سال‌های مورد بررسی در این نوشته سیمای دیگری از ساختار طبقاتی را نشان می‌دهد. همان‌گونه که نمودار نشان می‌دهد در طول سال‌های ۱۳۳۵ الی ۱۳۹۰ روند تحول ساختار طبقاتی به گونه‌ای بوده است که در آن از سهم طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی خرده‌بورژوا عمدتاً به سود طبقه‌ی متوسط کاسته شده است. در این میان سهم طبقه‌ی سرمایه‌دار نیز اندکی افزوده شده است، اما بخش اصلی کاهش سهم طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی خرده‌بورژوا را طبقه‌ی متوسط به خود اختصاص داده است. در فاصله کوتاه میان سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰ از سهم طبقه‌ی سرمایه‌دار به شدت کاسته شده است. طبقه‌ی سرمایه‌دار که توانسته بود تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۸۰ تحت سیاست‌های دو دولت موسوم به سازندگی و اصلاحات جانی تازه کند، دوباره با تضییق مواجه شد. در فاصله سال‌های مورد نظر در این نوشته، ۱۳۳۵ الی ۱۳۹۰، طبقه‌ی سرمایه‌دار به لحاظ مطلق و نسبی رشد یافته است. طبقه‌ی کارگر از رشد مطلق برخوردار شده، اما سهم آن در میان سایر طبقات کاسته شده است. مقایسه‌ی روند رشد طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر نشان می‌دهد که در این مدت شاخص تمرکز سرمایه، متناسب با رشد طبقات افزایش نیافته است؛ هنوز هم کارگاه‌های با کارکنان اندک، بخش عظیم بنگاه‌های تولیدی را شکل می‌دهند. در این فاصله رشد طبقه‌ی متوسط قابل توجه است. از سهم طبقه‌ی خرده‌بورژوا کاسته شده، اما هنوز هم این طبقه سهم بالایی از شاغلان را در خود جای

داده است؛ آسیب جدی که با ساختار طبقاتی جامعه عجین شده است. شکل‌گیری و قوام‌یابی سرمایه‌دار رانتی پدیده‌ی شومی است که قشربندی درونی طبقه‌ی سرمایه‌دار و ساختار طبقاتی جامعه را متأثر ساخته است. وجه مشترک این قشر با سایر قشرهای طبقه سرمایه‌دار در آن است که اولویت اول جملگی آنها کسب حداکثری سود است؛ اما این قشر نوحاسته طریق کسب سود را نه در رقابت دست‌کم ناقص با سایرین و گسترش کمی و کیفی تولید خود بلکه در افزایش چندبرابری سود از راه کسب رانت می‌داند. فعالیت این قشر کمتر مولد است و حتی انگیزه‌ی تولید را در میان سایر قشرهای این طبقه تنزل می‌دهد.

جدول‌های پایه

داده‌های این جدول‌ها از نتایج مجموعه سرشماری‌های مرکز آمار ایران و داده‌های مختلف این مرکز برای وضعیت جمعیت و نفوس در سال‌های مختلف، و براساس تعاریف داده شده در این نوشته برای طبقات چهارگانه محاسبه شده است.

جدول ۱- ساختار طبقاتی ۱۳۳۵

طبقه متوسط		طبقه کارگر		طبقه خرده- بورژوا	طبقه سرمایه‌دار	طبقات مشاغل
بخش عمومی ۵۴۸۰۵	بخش خصوصی ۱۵۶۳۷			مدرن ۲۲۸۸۷	مدرن ۵۹۴	حرفه‌ای و فنی
۵۴۸۰۵	۱۵۶۳۷			۲۲۸۸۷	۵۹۴	جمع
		بخش عمومی ۱۴۶۴۷۵	بخش خصوصی ۱۲۳۷۸	سنتی ۲۰۳۶۳ ۲۷۱۶۶۰	سنتی ۳۲۴۹ ۹۶۷۲	دفتری و مشابه فروش خدمات کشاورزی و... صنعت، معدن، حمل و نقل
		۲۰۵۲ ۶۶۷۹۲ ۱۱۴۶۲	۶۰۷۸۹ ۳۳۴۵۸۸ ۹۰۰۵۸۷	۹۲۸۸ ۲۳۲۶۸۶۷ ۳۳۲۹۰۲	۳۰۰۲ ۳۴۰۲۲ ۱۷۷۲۷	

	۱۱۷۴۵۰	۸۵۹۲۴۳	۵۵۷۸	۵۱۱	افراد نظامی و گروه‌بندی نشده
	۵۱۷۵۱	۶۲۵۵۷			
	۳۹۵۹۸۲	۲۲۳۰۱۴۲	۲۹۶۶۶۵۸	۶۸۱۸۳	جمع
۷۰۴۴۲	۲۶۲۶۱۲۴		۲۹۸۹۵۴۵	۶۸۷۷۷	جمع کل
۱,۲۲	۴۵,۶۳		۵۱,۹۵	۱,۲۰	درصد از کل

داده‌های خام اولیه برگرفته از مرکز آمار ایران؛ داده‌های سرشماری سال ۱۳۳۵

جدول ۲- ساختار طبقات در سال ۱۳۴۵

طبقه متوسط		طبقه کارگر		طبقه خرده- بورژوا (۱)	طبقه سرمایه‌دار	طبقات مشاغل
بخش عمومی	بخش خصوصی			مدرن	مدرن	حرفه‌ای و فنی اجرایی و مدیریتی
۱۴۲۶۰۵	۳۷۱۲۶			۱۸۷۸۵	۳۶۹۳	
۵۶۲۲	۲۰۴۴			۱۲۰	۳۰۲۹	
۱۴۸۲۲۷	۳۹۱۷۰			۱۹۹۹۴	۶۷۲۲	جمع
	بخش عمومی	بخش خصوصی	سنتی	سنتی		دفتری و مشابه
	۱۴۰۴۵۹	۵۰۹۸۸	۵۳۱۱	۳۸۵۰		فروش
	۴۲۲۲	۹۹۴۶۹	۳۶۳۷۵۹	۳۶۷۶۱		خدمات
	۱۰۶۸۴۹	۳۰۴۰۵۱	۸۷۰۶۸	۱۱۶۳۸		کشاورزی و ...
	۹۰۷۳	۷۶۵۹۱۲	۲۳۰۹۲۱۵	۴۵۲۵۴		تولید
	۹۷۵۷۹	۱۳۳۲۶۹۹	۵۵۰۸۳۸	۴۶۴۵۷		گروه‌بندی نشده
	۱۵۶۲۵۵	۴۳۳۱۸	۲۳۶۴۷	۱۹۴۱		

	۵۱۴۴۳۷	۲۵۹۶۴۳۷	۳۳۳۹۸۳۸	۱۴۵۹۰۱	جمع
۱۸۷۳۹۷	۳۱۱۰۸۷۴		۳۳۵۹۸۳۲	۱۵۲۶۲۳	جمع کل
۲,۷۵	۴۵,۶۸		۴۹,۳۳	۲,۲۴	درصد از کل

داده‌های خام اولیه برگرفته از مرکز آمار ایران؛ داده‌های سرشماری سال ۱۳۴۵
 ۱. کارآموزان بدون مزد، همچون کارکنان فامیلی بدون مزد، بخشی از طبقه خرده‌بورژوا محسوب شده‌اند.

جدول ۳- ساختار طبقات ۱۳۵۵

طبقه متوسط		طبقه کارگر		طبقه خرده- بورژوا	طبقه سرمایه‌دار	طبقات مشاغل
بخش عمومی	بخش خصوصی			مدرن	مدرن	حرفه‌ای و فنی اجرایی و مدیریتی
۴۲۱۲۴۲	۸۷۲۸۱			۳۴۴۰۰	۱۱۴۳۵	
۱۴۰۲۸	۱۴۴۱۴			۳	۱۱۸۷۲	
۴۳۵۲۷۰		۱۰۱۶۹۵		۳۴۴۰۳	۲۳۳۰۷	جمع
		بخش عمومی	بخش خصوصی	سنتی	سنتی	دفتری و مشابه فروش خدمات کشاورزی و... تولید گروه‌بندی نشده
		۲۹۵۰۹۱	۱۳۲۳۱۹	۶۹۹۰	۲۵۳۵	
		۱۲۰۰۵	۱۰۹۲۲۸	۴۳۲۴۵۷	۴۲۳۵۵	
		۱۸۵۵۶۵	۱۸۴۶۶۵	۵۱۲۶۴	۱۰۴۵۷	
		۴۰۹۴۱	۶۱۳۸۱۶	۲۲۹۱۲۹۲	۳۵۵۵۶	
		۳۰۸۶۴۵	۱۹۱۹۱۰۸	۱۰۱۰۰۸۲	۶۶۴۸۹	
		۳۹۵۵۷۵	۱۱۰۹۶	۵۰۳۵	۱۵۳۰	
		۱۲۳۷۸۲۲	۲۹۷۰۲۳۲	۳۷۹۷۱۲۰	۱۵۸۹۲۲	جمع
۵۳۶۹۶۵		۴۲۰۸۰۵۴		۳۸۳۱۵۲۳	۱۸۲۲۲۹	جمع کل
۶,۱۳		۴۸,۰۴		۴۳,۷۴	۲,۰۸	درصد

داده‌های خام اولیه برگرفته از مرکز آمار ایران؛ داده‌های سرشماری سال ۱۳۵۵

جدول ۴- ساختار طبقات در سال ۱۳۶۵

طبقه متوسط		طبقه کارگر		طبقه خرده- بورژوا	طبقه سرمایه‌دار	طبقات مشاغل
بخش عمومی	بخش خصوصی			مدرن	مدرن	حرفه‌ای و فنی اجرایی و مدیریتی
۸۹۰۹۴۴	۵۷۲۵۶			۴۴۰۱۱	۱۳۹۸۳	
				۴۹۴۹	۸۳۱۴	

۲۳۰۶۴	۶۹۴۴					
۹۱۴۰۰۸	۶۴۲۰۰		۴۸۹۶۰	۲۲۲۹۷	جمع	
		بخش عمومی	بخش خصوصی	ستتی	ستتی	دفتری و مشابه فروش خدمات کشاورزی و... تولید گروه‌بندی نشده
		۳۰۵۳۰۳	۳۳۴۵۳	۱۱۶۰۵	۴۱۷۱	
		۵۲۳۹۵	۸۸۱۲۴	۵۶۲۷۷۴	۳۷۲۴۵	
		۲۹۲۶۹۸	۶۸۷۳۴	۶۸۶۷۲	۱۰۱۹۳	
		۶۴۰۶۲	۲۹۶۸۲۵	۲۷۲۵۶۵۶	۱۱۲۹۵۶	
		۶۴۶۷۱۴	۱۲۳۱۳۰۶	۱۳۴۳۰۳۱	۱۲۹۱۵۹	
		۱۱۲۳۷۵۱	۵۱۰۰۱	۷۱۷۰۸	۱۵۴۷۶	
		۲۴۸۴۹۲۳	۱۷۶۹۴۴۳	۴۷۸۳۴۴۶	۳۰۹۲۰۰	جمع
۹۷۸۲۰۸	۴۲۵۴۳۶۶			۴۸۳۲۴۰۶	۳۳۱۴۹۷	جمع کل
۹,۴۱	۴۰,۹۲			۴۶,۴۸	۳,۱۹	درصد از کل

داده‌های خام اولیه برگرفته از مرکز آمار ایران؛ داده‌های سرشماری سال ۱۳۶۵

جدول ۵- ساختار طبقاتی ۱۳۷۵

طبقه متوسط		طبقه کارگر	طبقه خرده- بورژوا	طبقه سرمایه‌دار	طبقات مشاغل	
بخش عمومی	بخش خصوصی		مدرن	مدرن	حرفه‌ای و فنی اجرایی و مدیریتی	
۱۳۴۹۷۳۵	۱۵۹۷۵۸		۱۲۷۸۵۳	۲۴۳۵۳		
۱۸۰۳۷۳	۴۷۳۵۰		۳۸۸۶۴	۵۰۲۱۳		
۱۵۳۰۱۰۸	۲۰۷۱۰۸		۱۶۶۷۱۷	۷۴۵۶۶	جمع	
		بخش عمومی	بخش خصوصی	ستتی	ستتی	دفتری و مشابه فروش و خدمات کشاورزی و... تولید مشاغل ابتدایی گروه‌بندی نشده
		۴۹۸۹۳۸	۷۹۵۰۲	۱۰۵۳۵	۳۳۵۹	
		۲۱۸۸۴۳	۲۶۷۵۱۳	۸۵۸۳۳۳	۸۸۲۴۶	
		۵۵۵۲۱	۲۴۸۷۹۴	۲۵۴۰۰۱۰	۱۲۲۲۰۰	
		۶۷۵۰۴۹	۱۳۶۸۳۷۸	۱۸۵۱۵۶۲	۲۱۳۷۵۸	
		۳۴۲۸۱۱	۱۰۲۶۸۹۲	۴۸۱۰۸۸	۱۳۵۶۶	
		۹۹۳۴۱۲	۷۲۲۸۵	۸۷۹۴۱	۱۱۸۱۵	

جمع	۴۶۴۷۵۹	۵۸۲۹۴۶۹	۳۰۶۳۳۶۴	۲۷۸۴۵۷۴
جمع کل	۵۳۹۳۲۵	۵۹۹۶۱۸۶	۵۸۴۷۹۳۸	۱۷۳۷۲۱۶
درصد از کل	۳,۸۲	۴۲,۴۶	۴۱,۴۱	۱۲,۳۰

داده‌های خام اولیه برگرفته از مرکز آمار ایران؛ داده‌های سرشماری سال ۱۳۷۵

جدول ۶- ساختار طبقاتی ۱۳۸۵

طبقه متوسط		طبقه کارگر		طبقه خرده- بورژوا	طبقه سرمایه‌دار	طبقات مشاغل
بخش عمومی	بخش خصوصی			مدرن	مدرن	اجرایی و مدیریتی حرفه‌ای و فنی
۲۶۵۰۰۰	۱۲۹۰۰۰			۵۵۰۰۰	۱۴۸۰۰۰	
۱۹۲۷۰۰۰	۶۳۳۰۰۰			۲۷۵۰۰۰	۱۱۶۰۰۰	
۲۱۹۲۰۰۰	۷۶۲۰۰۰			۳۳۰۰۰۰	۲۶۴۰۰۰	جمع
		بخش عمومی	بخش خصوصی	سنتی	سنتی	دفتری و مشابه فروش و خدمات کشاورزی و... تولید اپراتورها و رانندگان کارگران ساده سایر و اظهار نشده
		۵۸۴۰۰۰	۲۶۸۰۰۰	۲۶۰۰۰	۱۸۰۰۰	
		۳۳۳۰۰۰	۵۱۹۰۰۰	۱۳۶۰۰۰۰	۳۰۱۰۰۰	
		۵۲۰۰۰	۲۲۹۰۰۰	۲۲۷۰۰۰۰	۲۰۹۰۰۰	
		۳۰۷	۱۵۱۶۰۰۰	۱۵۶۲	۴۴۱۰۰۰	
		۳۵۵۰۰۰	۷۴۶۰۰۰	۱۱۲۱۰۰۰	۱۲۶۰۰۰	
		۳۸۹۰۰۰	۱۳۶۳۰۰۰	۶۲۰۰۰۰	۸۰۰۰۰	
		۸۱۴۰۰۰	۸۱۰۰۰	۷۸۰۰۰	۹۰۰۰۰	
		۲۸۳۴۰۰۰	۴۷۲۲۰۰۰	۷۰۳۷۰۰۰	۱۲۶۵۰۰۰	جمع
				کارکنان فامیلی بدون مزد		
				۶۸۳۰۰۰		
۲۹۵۴۰۰۰		۷۵۵۶۰۰۰		۸۰۵۰۰۰۰	۱۵۲۹۰۰۰	جمع کل
۱۴,۷۰		۳۷,۶۱		۴۰,۰۷	۷,۶۱	درصد از کل

داده‌های خام اولیه برگرفته از مرکز آمار ایران؛ داده‌های سرشماری سال ۱۳۸۵

جدول ۷- وضعیت طبقات در سال ۱۳۹۰

طبقات	طبقه	طبقه خرده-	طبقه کارگر	طبقه متوسط
-------	------	------------	------------	------------

				بورژوا	سرمایه‌دار	مشاغل
بخش عمومی ۲۸۷۰۰۰	بخش خصوصی ۲۰۰۰۰۰			مدرن ۹۰۰۰۰	مدرن ۱۴۱۰۰۰	اجرایی و مدیریتی حرفه‌ای و فنی
۱۶۳۹۰۰۰	۸۱۰۰۰۰			۲۷۸۰۰۰	۵۸۰۰۰	
۱۹۲۶۰۰۰	۱۰۱۰۰۰۰			۳۶۸۰۰۰	۱۹۹۰۰۰	جمع
		بخش عمومی ۴۵۵۰۰۰	بخش خصوصی ۳۳۸۰۰۰	سستی ۳۴۰۰۰	سستی ۹۰۰۰	دفتری و مشابه فروش و خدمات کشاورزی و... تولید اپراتورها و رانندگان کارگران ساده سایر و اظهار نشده
		۲۲۳۰۰۰	۶۱۲۰۰۰	۱۲۰۶۰۰۰	۱۶۲۰۰۰	
		۴۰۰۰۰	۱۸۱۰۰۰	۲۴۰۰۰۰۰	۸۴۰۰۰	
		۱۹۵۰۰۰	۱۴۱۷۰۰۰	۱۴۴۵۰۰۰	۲۰۸۰۰۰	
		۲۶۳۰۰۰	۷۹۵۰۰۰	۱۰۱۸۰۰۰	۵۳۰۰۰	
		۳۹۷۰۰۰	۱۷۵۸۰۰۰	۷۴۶۰۰۰	۳۶۰۰۰	
		۸۲۴۰۰۰	۱۸۳۰۰۰	۱۱۵۰۰۰	۱۸۰۰۰	
		۲۳۹۷۰۰۰	۵۲۸۴۰۰۰	۶۹۶۴۰۰۰	۵۷۰۰۰۰	
				کارکنان فامیلی بدون مزد ۸۶۱۰۰۰		
۲۹۳۶۰۰۰	۷۶۸۱۰۰۰			۸۱۹۳۰۰۰	۷۶۹۰۰۰	جمع کل
۱۵,۰۰	۳۹,۲۳			۴۱,۸۵	۳,۹۳	درصد از کل

داده‌های خام اولیه برگرفته از مرکز آمار ایران؛ داده‌های سرشماری سال ۱۳۹۰

منابع:

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۷). *ایران بین دو انقلاب*، چاپ سیزدهم، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: انتشارات نی.
- ادیبی، حسین. (۱۳۵۴). *جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی*. دانشکده‌ی علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران.
- بهداد، سهراب و فرهاد نعمانی. (۱۳۸۷). *طبقه‌ی و کار در ایران*، ترجمه‌ی محمود متحد، تهران: انتشارات آگاه.
- رزاقی، ابراهیم. (۱۳۹۲). *آشنایی با اقتصاد ایران*، چاپ هشتم، تهران: انتشارات نی.
- شهبازی، عبدالله. (۱۳۹۰). *دو دهه دگرگونی ساختاری در ایران*.
Abdollah.shahbazi@gmail.com
- شیرازی، جواد. (۱۳۹۳). *بررسی عملکرد و نسخه‌های اصلاح اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و تغییر رویکرد این دو نهاد*، تجارت فردا، شهریور، شماره‌ی ۱۰۰.
- گرب، ادوارد ج. (۱۳۸۱). *نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر*، ترجمه‌ی محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی زاد، چاپ سوم، تهران: نشر معاصر.
- گورویچ، ژرژ. (۱۳۵۸). *مطالعاتی درباره‌ی طبقات اجتماعی*، چاپ سوم، ترجمه‌ی باقر چرهام، تهران: شرکت سهامی جیبی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۵). *درآمدی انتقادی بر جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی لیلا فیروزمند، تهران: فردوس.
- مرکز آمار ایران (سال‌های مختلف). *سالنامه‌ی آماری کشور در سال‌های مختلف*، مرکز آمار ایران.
- معدل، منصور. (۱۳۸۲). *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب*، ترجمه‌ی محمد سالار کسرای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ملک، حسن. (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابریهای اجتماعی*، چاپ هفتم، تهران: دانشگاه پیام نور.
- هادی‌زنوز، بهروز. (۱۳۸۸). *اقتصاد ایران: نظرها و نقدها*. تهران: نشر توسعه.
- Thompson, E.P (۱۹۶۳). *Making of English Working Class*. NEW YORK: Vintage Books.
- Wright, Erik Olin (۲۰۰۴). *Class Counts: Student Edition*. Cambridge university press.